

Journal of Islamic Law Research

پژوهش‌نامه حقوق اسلامی

Methodology of Maxim Formulation
in *Imāmī* Jurisprudence

Authors: Ehsan Hassani | Hasan Ali Moazenzadegan |
Seyyed Mansour Mirsaeedi | Mostafa Nasiri

Stable URL: <https://doi.org/10.30497/law.2026.249377.3918>

روش‌شناسی قاعده‌انگاری در فقه امامیه

نویسندگان: احسان حسانی | حسنعلی مؤذن‌زادگان | سید منصور میرسعیدی | مصطفی نصیری

پیوند دائمی: <https://doi.org/10.30497/law.2026.249377.3918>

Copyright 2026 The Author(s).

Published by *Imam Sadiq University*, Tehran, Iran.

This work is fully Open Access under the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license, allowing non-commercial use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original published work is properly cited. *Islamic Law Research* strictly follows the ethical guidelines of the Committee on Publication Ethics (COPE), which all readers, authors, peer reviewers, and editors are expected to closely observe and uphold.



Methodology of Maxim Formulation in *Imāmī* Jurisprudence

Ehsan Hassani • PhD Student in Islamic Jurisprudence and Criminal Law, Department of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Shahid Motahari University, Tehran, Iran.
(Corresponding Author) ehsanhassani1414@gmail.com

Hasan Ali Moazenadegan • Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.
ha.moazenadegan@atu.ac.ir

Seyyed Mansour Mirsaeedi • Associate Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.
mirsaeedi@atu.ac.ir

Mostafa Nasiri • Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Law, Faculty of Humanities, Shahid Motahari University, Tehran, Iran.
m.nasiri@motahari.ac.ir

Abstract

Context & Objective: Methodology plays a critical role in structuring scientific discourse and fostering the dynamic evolution of its foundational issues. Despite the unparalleled utility and influence of jurisprudential maxims (*qawā'id fiqhiyyah*, foundational legal principles that govern numerous secondary rulings) within substantive Islamic law (*fiqh*), the principles of Islamic jurisprudence (*uṣūl al-fiqh*, the methodology of legal deduction), and the broader realm of law, a definitive framework for the formulation of these maxims has remained conspicuously absent. The primary objective of this research is to establish a methodology for maxim formulation in *Imāmī* jurisprudence. Consequently, this study seeks to systematically organize existing jurisprudential maxims, delineate them from analogous legal concepts, and propose a standardized model for deriving novel jurisprudential maxims that have not yet been formally recognized within the legal canon.

Method & Approach: This research employs a descriptive-exploratory framework grounded in a doctrinal legal methodology. The investigation is conducted through a comprehensive examination of primary Islamic jurisprudential texts, legal treatises, and historical library documents. By critically analyzing the unwritten paradigms historically utilized by jurists in



their compilations of legal maxims, the study synthesizes a structured, theoretical model for the systematic extraction and validation of legal propositions within the Islamic legal tradition.

Findings: The doctrinal analysis reveals that *Imāmī* jurists implicitly require a jurisprudential proposition to fulfill three distinct criteria to be officially recognized and extracted as a foundational legal maxim. First, the proposition must possess a practical jurisprudential application; it must either affirm or negate a general secondary statutory ruling (*ḥukm taklīfī*, a directive defining a legal obligation) or a declaratory ruling (*ḥukm waḍ'ī*, a ruling defining a legal situation, condition, or relationship), or it must act as a general proposition with a predicate rooted in substantive law, even if the proposition itself is not a direct ruling. Second, the proposition must demonstrate universality and expansive applicability (*ittirād*) across all chapters of substantive law, across multiple chapters within various legal compendia, or at least across numerous sections of a single comprehensive volume. Third, the proposition must be substantiated by robust and sufficient jurisprudential evidence derived from primary legal sources.

Conclusion: The articulation of this tripartite methodology provides a rigorous standard for evaluating and filtering propositions currently classified as jurisprudential maxims. By distinguishing genuine legal maxims from theological doctrines, rational principles, or methodological rules that have been historically conflated with them, this framework facilitates a critical refinement of the existing legal corpus. Ultimately, the systematic application of this methodology promotes the independence of jurisprudential maxims from the broader discussions of substantive law and legal methodology, thereby laying the groundwork for establishing the science of jurisprudential maxims as an independent and coherent entity.

Keywords: Methodology, Jurisprudential Maxim, *Uṣūlī* Maxim, Jurisprudential Issue.

روش‌شناسی قاعده‌انگاری در فقه امامیه

احسان حسانی • دانشجوی دکتری فقه و حقوق جزا، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه شهید مطهری، تهران، ایران.

ehsanhassani1414@gmail.com

(نویسنده مسئول)

حسنعلی مؤذن‌زادگان • استاد، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی،

ha.moazenzadegan@atu.ac.ir

تهران، ایران.

سیدمنصور میرسعیدی • دانشیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی،

mirsaeedi@atu.ac.ir

تهران، ایران.

مصطفی نصیری • استادیار، گروه فقه و حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شهید مطهری، تهران، ایران.

m.nasiri@motahari.ac.ir

چکیده

روش‌شناسی در علوم مختلف باعث سازماندهی هر چه بیشتر مباحث علم و نیز کمک به توسعه و پویایی مسائل آن می‌گردد. علی‌رغم کاربرد و نقش بی‌بدیل قواعد فقهیه در علم فقه، علم اصول و به تبع آن در دانش حقوق، اما روش و سازوکاری مشخص برای قاعده‌انگاری در فقه ارائه نگردیده است. بنابراین، هدف این پژوهش، روش‌شناسی قاعده‌انگاری فقهی است تا به سازماندهی هر چه بیشتر قواعد فقهیه و پالایش این قواعد از مفاهیم مشابه کمک نموده و نیز الگویی برای استخراج قواعد فقهیه جدیدی که تاکنون تحت عنوان قاعده فقهی شناخته نشده، به دست دهد. یافته‌های این پژوهش که با روش توصیفی تحلیلی سامان گرفته، نشان می‌دهد که تبیین و اثبات برخورداری یک قضیه فقهی از سه امر به عنوان روشی برای استخراج و معرفی یک قاعده فقهی از سوی فقیهان امامیه دنبال شده است: (یک) کاربرد فقهی داشتن، به این معنی که مثبت یا نافی حکم شرعی فرعی تکلیفی یا وضعی عام بوده یا گزاره‌ای عام باشد که محمول آن از فقه است، هر چند خودش یک حکم فقهی نباشد؛ (دو) اطراد و گستردگی این قواعد در جمیع ابواب فقه یا ابواب متعدده از کتب مختلف فقهی یا ابواب متعدده از یک کتاب واحد؛ و (سه) برخورداری از مستندات فقهی کافی.

واژگان کلیدی: روش‌شناسی، قاعده فقهی، قاعده اصولی، مسأله فقهی.



مقدمه

قواعد فقهیه همواره تأثیر بسزایی در اجتهاد و استخراج احکام مختلف در سرتاسر مباحث فقهی داشته، اما تاکنون روش و الگویی برای اثبات قاعده بودن یک قضیه فقهی ارائه نشده است؛ البته این سخن به معنای عدم برخورداری فرایند قاعده‌انگاری در فقه از سازوکار و الگویی مشخص نیست، بلکه فقها هنگام بحث از قواعد فقهیه در ضمن مباحث فقهی و اصولی یا در قالب کتب قواعد فقهیه، همواره از الگوی نانوشته‌ای تبعیت کرده‌اند. استخراج و تبیین این الگو و روش، سازوکاری را به فقیه می‌دهد تا به کمک آن بتواند اولاً، قواعد فقهیه را از سایر عناوین مشابه مانند مسئله فقهی و قاعده اصولی تمییز دهد. ثانیاً، در صورت نیاز به استخراج و اصطیاد یک قضیه فقهی به‌عنوان قاعده فقهی نوین، با کمک چنین الگو و سازوکاری بتواند از عهده چنین امر دشواری برآید.

از مهم‌ترین چیزهایی که بر فقیه واجب بوده، تحقیق و بحث از قواعد فقهیه است که وسیله‌ای برای وصول به بسیاری از احکام از ابتدا تا انتهای فقه بوده و فروعات مهمی در مباحث و ابواب متعددی مبتنی بر این قواعد است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص. ۱۷). اگر بگوییم اهمیت بحث از قواعد فقهیه کمتر از بحث در قواعد اصولیه نیست، مبالغه نکرده‌ایم؛ زیرا اهمیت قواعد اصولیه در این نکته نهفته است که این قواعد در طریق استنباط مجموعه‌ای از احکام فقهی قرار می‌گیرد درحالی‌که قواعد فقهیه در تحصیل احکام فقهی به کمک فقیه می‌آید (ایروانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، صص. ۹-۱۲). با توجه به اینکه برخی فقها بر استقلال این قواعد از مسائل علم فقه و علم اصول و لزوم تأسیس علم قواعد فقهیه به‌صورت مستقل تأکید دارند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص. ۱۷)، تنقیح و تهذیب قواعد فقهیه بر اساس یک الگوی مشخص به استقلال هرچه بیشتر این قواعد از مباحث فقهی، اصولی و علوم دیگر کمک می‌کند و باعث ارائه و طرح علم قواعد فقهیه به‌صورت مستقل و مجزا از علم فقه و علم اصول فقه می‌شود.

پیشینه پژوهش: آثار علمی که پیرامون قواعد فقهیه نگاشته شده، حاوی اطلاعات بسیار ارزنده‌ای در ابعاد مختلف این موضوع است. نزد علمای شیعه، کتاب *القواعد والفوائد* شهید اول (بی‌تا) که مربوط به قرن ۸ است، قدیم‌ترین اثری است که مصنف آن، قواعد فقهیه را بر اساس مذهب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) تدوین کرده است. پیش از شهید اول، فقیهان امامیه در لابه‌لای کتاب‌های فقهی و اصولی خود و گاه در مدخل کتاب‌ها به ذکر قواعد کلی پرداخته‌اند. برای مثال،

ابوالمکارم بن زهره در *غنیة النزوع إلى علمی الاصول والفروع* (۱۴۱۷ق) یا محقق حلی در *المعتبر فی شرح المختصر* (۱۴۰۷ق) و نیز خود شهید اول در *ذکری الشیعة* (۱۴۱۹ق) تعدادی از قواعد فقهیه مورد نیاز مجتهد را در خلال مباحث کتاب مورد بحث قرار داده‌اند، اما نخستین کتابی که تحت عنوان خاص «قواعد» نگارش یافته است و بخش عمده‌ای از آن به بیان قواعد فقه اختصاص دارد، همان کتاب *گران قدر القواعد و الفوائد* است. با توجه به تبویب منظم و بیان خوب، این کتاب مورد توجه محافل علمی قرار گرفت و بر همین اساس، شروح و حواشی زیادی بر آن نوشته شد. بعد از شهید اول نیز تصنیف و تألیف قواعد فقهیه از سوی فقها ادامه یافت. تعدادی کتاب با عنوان *القواعد الفقهیه* یا *قواعد فقه* نیز توسط نویسندگان متعددی تألیف شده است. برای مثال، می‌توان به *القواعد الفقهیه* نوشته آیت‌الله فاضل لنکرانی (۱۴۱۶ق)، مکارم شیرازی (۱۴۱۱ق)، موسوی بجنوردی (۱۴۱۹ق) و *قواعد فقه* محقق داماد (۱۴۰۶ق) اشاره کرد. این آثار هرکدام به ذکر تعدادی از قواعد فقهیه و مباحث پیرامون آن پرداخته‌اند. در بین آثار آکادمیکی که به صورت مقاله انتشار یافته است، می‌توان به پژوهش صادقی فدکی (۱۳۹۵) با عنوان «پژوهشی در قواعد فقهی قرآن و گستره آن» اشاره کرد. نویسنده این مقاله معتقد است که فقیهان اسلامی در استنباط احکام شرعی قرآن، افزون بر استناد به آیات مربوط به احکام خاص و جزئی، قواعد عام و کلی متعددی را نیز از قرآن استخراج و وارد حوزه فقه کرده‌اند. این تلاش‌ها هرچند ارزشمند بوده و ثمرات فراوانی را در پی داشته است، از سویی همه قواعد عام و کلی قرآن نیست و در قرآن آیات دیگری نیز وجود دارد که شاید به عنوان مستند قواعد فقهی جدید استفاده شود و از سوی دیگر، در حد ظرفیت این قواعد از آن‌ها در فقه استفاده نشده است و موضوعات دیگری نیز در فقه وجود دارد که می‌توان حکم شرعی آن‌ها را با استناد به این قواعد تبیین کرد. از این رو در این پژوهش ضمن اشاره به ادله استخراج قواعد فقهی از قرآن کریم، برخی از قواعد جدیدی که می‌توان آن‌ها را از آیات قرآن استخراج کرد و نیز موضوعات دیگری که می‌توان حکم شرعی آن‌ها را با استناد به قواعد فقهی موجود تبیین کرد، با ارائه مستندات قرآنی آن‌ها، بیان و ارائه شده است. محمودیان و عربیان (۱۳۹۵) نیز در پژوهشی با عنوان «بررسی تفاوت‌های مسائل اصولی و قواعد فقهی از دیدگاه امامیه» به تبیین تفاوت‌های موجود میان این دو مفهوم پرداخته‌اند. از نگاه ایشان، تفاوت میان این دو از چند جهت است. یکی به جهت تفاوت در دامنه شمول هریک از آن‌ها. به این

صورت که مسئله اصولی، کبرای قیاس قرار می‌گیرد و مستقیماً مربوط به افعال مکلفین نمی‌شود درحالی‌که قاعده فقهی مستقیماً به فعل مکلف مربوط می‌شود. همچنین، فایده و نتیجه قاعده اصولی مختص مجتهد است، اما قاعده فقهیه فایده و نتیجه‌اش به‌نحو مشترک برای مجتهد و مقلد قابل استفاده است. نهایت اینکه، قاعده فقهی خودش مقصود بالاصاله است، ولی قاعده اصولی خودش مقصود بالاصاله نیست.

چنان‌که از مطالب مذکور پیداست، این آثار اطلاعات ارزنده‌ای را در خصوص ابعاد مختلف قواعد فقهیه و نقش آن در فرایند استنباط و استخراج احکام توسط فقیهان ارائه می‌کنند که نگارندگان در تحقیق خود از آن‌ها استفاده کرده‌اند، اما در این میان، پژوهشی که به روش‌شناسی قواعد فقهیه پردازد و الگو و سازوکاری مشخص برای سیر قاعده‌انگاری یک قضیه فقهی ارائه دهد، در دسترس نیست و پژوهش حاضر از این جهت نو و بدیع به شمار می‌رود؛ البته تحقیقی با عنوان «بررسی تطبیقی روش‌شناسی کشف و تأسیس قواعد فقهی از دیدگاه فقه‌های شیعه و اهل تسنن» (محمودآبادی و همکاران، ۱۳۹۲) نگاشته شده که با وجود بهره‌مندی از واژه «روش‌شناسی» در عنوان، اما به مطالعه خاستگاه قواعد فقهیه پرداخته و به این نتیجه رسیده است که فقه‌های مذاهب در کشف قواعد فقهیه، از همان منابعی که برای کشف مسائل فقهی استفاده می‌شود، بهره‌جسته‌اند و دو مذهب امامیه و تسنن دارای طرق مشترکی در این جهت هستند، اما با یکدیگر اختلافاتی نیز دارند. همچنین، تحقیق دیگری نیز با عنوان «روش‌شناسی کشف قواعد فقهی در فقه امامیه» (وزیری، ۱۳۸۷) نگاشته شده که این پژوهش نیز بیشتر به بررسی خاستگاه، منابع و مصادر کشف و استخراج قواعد فقهیه پرداخته و این منابع را به سه دسته اصلی منابع مبتنی بر لفظ، منابع غیرلفظی (لبی) و منابع و مصادر فرعی تقسیم کرده است. بنابراین، مسئله پژوهش مذکور نیز بررسی منابع و مصادر قواعد فقهیه است. از این رو، تحقیق پیش رو با هدف ارائه روش و الگویی برای قاعده‌انگاری فقهی، ضمن بررسی وجه تمایز این مفهوم با مسئله فقهی و قاعده اصولی و نیز ذکر مصادر و منابع قواعد فقهیه، به معرفی و استخراج روش قاعده‌انگاری فقهی به‌عنوان فرایند تکوین این قواعد بر اساس کتب قواعد فقهیه اقدام کرده و این روش و سازوکار را مورد مذاقه قرار داده است.

روش پژوهش: تحقیق از نوع تحقیق‌های توصیفی-اکتشافی است و از روش توصیف و تحلیل با مراجعه به اسناد بهره‌گیری شده است. در جمع‌آوری اطلاعات از منابع کتابخانه‌ای موجود

استفاده شده است.

۱. مفهوم‌شناسی قاعده فقهی

۱.۱. تعریف قاعده

قاعده در لغت از ریشه «قعد» به معنای اساس و پایه هر چیزی است؛ به‌طوری‌که با از بین رفتن اساس و پایه، آن شیء نیز از بین برود؛ ابن منظور می‌نویسد «القاعدة: أصلُ الأسسِّ و القواعدُ: الإِسْساسُ و قواعد البيتِ إيساسُهُ و فی التنزیل: "وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ" و فيه: "فَأَتَى اللَّهَ بِنْيَانِهِمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ"؛ قال الزجاج: القواعدُ أساطينُ البناءِ التي تَعْمَدُ؛ قاعده به معنای اصل و بنیان است و قواعد بیت، اساس و پایه‌های آن است. بر همین اساس در آیه شریفه آمده است "و در خاطر بیاور زمانی را که ابراهیم و اسماعیل به ساختن و بالا آوردن پایه‌های آن خانه (کعبه) پرداختند" و همچنین آمده است "پس فرمان خدا بر اینکه تزویرشان از پایه‌های آن فرو ریزد، در رسید". زجاج گفته است قواعد پایه‌هایی است که ساختمان بر آن بنا شده [است] و آن ساختمان بر آن تکیه دارد» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص. ۳۶۱). طریحی نیز قاعده را بنیان و ستون برای چیزی می‌داند که در بالای آن قرار گرفته است: «القواعد جمع القاعدة و هی الأساس لما فوقه» (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص. ۱۲۹). قواعد هودج چوب‌های پایه کجاوه است که زیر آن قرار دارد و مثل پایه و بنیان بناهاست (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص. ۱۰۹؛ راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص. ۲۲۸).

بنابراین، این کلمه از حیث لغت به معنای اساس و پایه برای شیء است؛ به‌طوری‌که انتفا و از بین رفتن آن سبب انعدام و از بین رفتن شیء مذکور می‌شود. بر همین اساس، یک علم با انتفای قواعد کلیه‌ای که در آن علم موجود است، منتفی می‌شود (فاضل موحیدی لنگرانی، ۱۴۱۶ق، ص. ۸).

قاعده علاوه بر آنکه در امور مادی مانند بنیان‌های ساختمان به کار گرفته شده است، در برخی امور معنوی که جنبه اساسی و زیربنایی دارد نیز استعمال شده است مانند قواعد اخلاقی، قواعد اسلامی و قواعد علمی. به‌طورکلی، به مسائل بنیادی هر علمی که حکم بسیاری از مسائل دیگر به آن‌ها توقف دارد، قواعد آن علم گویند (مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، پژوهشکده فقه و حقوق، ۱۴۲۱ق، صص. ۹ و ۱۰). بر همین اساس، هر علم و دانشی می‌تواند بر یک‌سری مسائل

زیربنایی بنا نهاده شود که این مسائل پایه‌ای به‌منابه تکیه‌گاه و پایه‌های علم مذکور لحاظ می‌شوند. تهانوی در کشف اصطلاحات/الفنون، قاعده را مترادف با اصل، قانون، مسئله، ضابطه و مقصد می‌داند (تهانوی، ۱۹۹۶م، ج ۲، ص. ۱۲۹۵).

۲.۱. تعریف قواعد فقهیه

در تعریف قاعده فقهی اتفاق نظری وجود ندارد و هریک از تعاریف به یکی از جنبه‌های تمایز قاعده فقهی از سایر قواعد اشاره دارد. بعضی از این تعاریف عبارت از موارد زیر است.

۱. «إنها قواعد تقع فی طریق استفادة الأحكام الشرعیة الإلهیة و لا یکون ذلک من باب الاستنباط و التوسیط بل من باب التطبيق؛ قواعد فقهیه قواعدی هستند که در راه به دست آوردن احکام شرعی الهی واقع می‌شوند، ولی این وقوع از باب استنباط و توسیط نبوده، بلکه از باب تطبیق است» (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۸).

۲. «أصول فقهیة کلیة فی نصوص موجزة دستوریة تتضمن أحكاما تشریعیة عامه فی الحوادث التي تدخل تحت موضوعها؛ قواعد فقهی، اصول فقهی کلی است با عبارت‌های کوتاه و اساسی که شامل می‌شود احکام تشریعی عام را در حوادثی که در موضوعات آن‌ها داخل است» (الزرقا، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص. ۹۶۵).

۳. قاعده به‌حسب اصطلاح فقهی عبارت است از اصل کلی که از ادله شرعی ثابت شده است و به‌نفسه بر مصادیق خود منطبق می‌شود؛ آن هم مانند انطباق کلی طبیعی بر مصادیق خود. برای مثال، قاعده طهارت بر هر موردی که در طهارتش شک باشد، منطبق می‌شود (مصطفوی، ۱۴۲۱ق، ص. ۹).

۴. قواعد فقه، فرمول‌های بسیار کلی هستند که منشأ استنباط قوانین محدودتر می‌شوند و به یک مورد ویژه اختصاص ندارند، بلکه مبنای قوانین مختلف و متعدد قرار می‌گیرند. به یک اعتبار، قواعد فقه بخشی از مسائل فقه و به اعتباری دیگر، از مسائل علم اصول فقه هستند و وجوه مشترکی با هر دو دارند، ولی تفاوت‌هایی نیز بین آن‌ها مشاهده می‌شود؛ بدین توضیح که با مسائل علم اصول این تفاوت را دارند که قواعد فقهی چنان نیستند که فقط واسطه و وسیله استنباط و کشف احکام شوند؛ زیرا قواعد فقهی به یک اعتبار، خودشان «احکام» هستند نه واسطه‌ای برای کشف درحالی‌که مسائل علم اصول چنین وصفی دارند. برای مثال، قاعده

«لاضرر و لا ضرار» خود حکمی شرعی است که به موجب آن، ایراد ضرر و زیان به دیگری یا «احکام ضرری» نفی شده است. بر مبنای این قاعده، فتاوای متعددی از فقیه صادر می‌شود، ولی این نکته بدان معنا نیست که قاعده مزبور، وسیله و ابزار و به عبارت دیگر، دستور و طریق کشف حکم شرعی باشد. به دیگر سخن می‌توان گفت «علم اصول روش کشف و استنباط احکام شرعی است، ولی قواعد فقه، نهادها و بنیادهای کلی فقهی هستند که با توجه به کلیت و شمول خود، فقیه در موارد مختلف از آن‌ها استفاده می‌کند». از طرفی، قواعد فقه با مسائل فقه این تفاوت را دارند که عام و شامل هستند نه خاص و موردی. برای مثال، فرق است میان قاعده لا ضرر که یک حکم کلی است با این مسئله که می‌گویند هرگاه چاه منزل کسی به دیگری خسارت وارد سازد، مالک چاه باید از عهده جبران خسارت وارده برآید (محقق داماد (یزدی)، ۱۴۰۶ق، ج ۱، صص. ۲ و ۳).

به‌طور کلی، قواعد فقهیه احکام عام فقهی است که در ابواب مختلفی جریان می‌یابند. این قواعد در واقع، به مثابه برزخ بین علم اصول و علم فقه هستند از این جهت که:

۱. یا مختص به چند باب فقه هستند نه همه ابواب فقه مانند قاعده طهارت که تنها در ابواب طهارت و نجاست جاری می‌شود و قاعده «لاتعداد» که تنها در ابواب صلات جاری می‌شود و قاعده «ما لایضمن» که در ابواب معاملات به معنای اخص جریان می‌یابد.

۲. یا اگرچه شامل تمام ابواب فقه می‌شوند، اما مختص به موضوعات معین خارجی هستند مانند قاعده «لاضرر» و «لا حرج» که در بیشتر یا تمام ابواب فقه جریان پیدا می‌کنند، اما مختص به موضوعات ضرری و حرجی هستند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص. ۲۰).

بنابراین، بر اساس آنچه از استقرای کلمات فقها به دست می‌آید، قواعد فقهیه عبارت است از «آنچه مشتمل بر حکم فقهی عامی است که به یک باب معین از فقه اختصاص ندارد، بلکه تمام ابواب فقه یا بسیاری از مسائل مربوط به آن ابواب که در کتب متعدد فقهی بحث می‌شود یا مسائل بسیاری از یک کتاب واحد را شامل می‌شود». برای مثال، قاعده «حجیت بینة» یا «حجیت خبر واحد» در موضوعات شامل جمیع ابواب فقه می‌شود و تمام ابواب عبادات و معاملات را دربرمی‌گیرد. قاعده «اصالت لزوم» در معاملات یا قاعده «ضمان ید» تنها در ابواب مربوط به معاملات جاری می‌شوند. همچنین، قاعده «لاتعداد» یا قاعده «طهارت» یا قاعده «البینه علی

المدعی و الیمین علی من أنکر» که در ابواب صلات یا طهارت یا قضاوت جریان می‌یابند، مختص به باب خاصی از این سه کتاب نیستند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، صص. ۱۱ و ۱۲). حقیقت آن است که مقید کردن تعریف قواعد فقهیه به «اثبات یا نفی حکم شرعی» باعث خروج بسیاری از قواعدی می‌شود که همواره به‌عنوان یک قاعده فقهی مورد بحث قرار گرفته‌اند، اما مثبت یا نافی حکم شرعی نیستند. از این رو آنچه صحیح به نظر می‌رسد این است که در تعریف قواعد فقهیه گفته شود «قاعده فقهی عبارت است از هر گزاره‌ای که محمول آن یک حکم فقهی یا انتزاع‌شده از حکم فقهی است یا از فقه باشد، هرچند خودش یک حکم فقهی نباشد». این تعریف موارد زیر را دربرمی‌گیرد.

- قاعده لاتعاد که حکم فقهی عام است.
 - قاعده حجیت بینه که از حکم فقهی عام است.
 - قاعده لاضرر که بر اساس برخی مبانی حکم فقهی نیست، ولی به‌هرحال از فقه است.
 - اصالة الحلیة والاباحة بر اساس دیدگاه‌هایی که حلیت و اباحه را حکم مستقلاً نمی‌دانند، بلکه نفی احکام چهارگانه دیگر می‌دانند.
- به این ترتیب، می‌توان بین قواعد اصولی و قواعد فقهیه گسست افکند؛ زیرا مسئله اصولی نه حکم فقهی است و نه از حکم فقهی انتزاع شده است و نه از فقه شمرده می‌شود، بلکه صرفاً واسطه‌ای به منظور ثبوت حکم شرعی برای موضوع است (علیدوست، ۱۳۹۵، ص. ۳۴۹).
- بنابراین، در جمع‌بندی تعریف قاعده فقهی باید گفت که قاعده فقهی یا حکم فقهی عامی است که به یک باب معین از فقه اختصاص ندارد، بلکه تمام ابواب فقه یا بسیاری از مسائل مربوط به آن ابواب که در کتب متعدد فقهی بحث می‌شود یا مسائل بسیاری از یک کتاب واحد را شامل می‌شود یا گزاره‌ای عام با ویژگی مذکور است که محمول آن از فقه باشد؛ هرچند خودش یک حکم فقهی نباشد.

۲. مصادر و منابع قاعده‌انگاری

شناخت منابع قواعد فقهیه ما را برای استخراج و کشف قواعد نوین توانا می‌سازد و با شیوه به دست آمدن قواعد فقهیه متداول آشنا می‌سازد. برای شناخت منابع و مصادر قواعد فقهیه، توجه به ماهیت آن و تفاوتش با مسئله فقهی ضروری است. اساساً قاعده فقهی دارای دو عنصر است که در

یکی با مسئله فقهی مشترک و در دیگری با آن متفاوت است. اول آنکه، در قواعد فقهیه با موضوعی روبه‌رو هستیم که نیازمند به حکم مناسب است. دوم آنکه، این موضوع از کلیت و شمول برخوردار است، اما در مسئله فقهی، موضوعی جزئی وجود دارد که حکم خاص خود را جست‌وجو می‌کند. از جهت عنصر اول، منابع قاعده فقهی با مسئله فقهی تفاوتی ندارد و به‌طور کلی منابع آن کتاب، سنت، اجماع و عقل در فقه شیعه محسوب می‌شود، اما از نقطه نظر دوم که از مختصات و ویژگی‌های قاعده فقهی است، منابع قواعد فقهیه تا حدودی از مسئله فقهی متفاوت می‌شود. به دیگر سخن، افزون‌بر رجوع به منابع مذکور ما نیازمند مکانیزم و شیوه ویژه‌ای برای درک و کشف قاعده فقهی هستیم (مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، پژوهشکده فقه و حقوق، ۱۴۲۱ق، ص. ۲۸).

به‌طور کلی، منابع قواعد فقهیه از قرار زیر است (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۴۱۶ق، ص. ۲۳؛ مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، پژوهشکده فقه و حقوق، ۱۴۲۱ق، صص. ۲۸-۳۰).

۱. نفس مصدر مسائل فقهیه: مصدر بخشی از قواعد فقهیه همان مصدر مسائل فقهیه و ادله احکام شرعیه است. به این صورت که بعضی از این قواعد از قرآن کریم استخراج می‌شود مانند قاعده «لا حرج» و «نفی سبیل» و قاعده «احسان»، بعضی از سنت و بعضی نیز از اجماع و عقل.

۲. قواعد اصولی: گاه نیز قاعده فقهی مستفاد از قواعد اصولیه است. مثلاً قاعده مشروعیت عبادات صبی از بحث اصولی «الأمر بالأمر هل هو أمر بذلک الشیء أم لا؟» به دست می‌آید.

۳. مذاق شرع: قاعده «العلل الشرعیة معرفات» به‌عنوان یک قاعده فقهی تعبیر می‌شود درحالی‌که دلالت تطبیقی بر حکم شرعی فقهی ندارد. ظاهراً دلیل چنین قواعدی - بنا بر اینکه آن‌ها را قاعده‌ای فقهی بدانیم - استقصای مذاق شرعی در موارد مختلف است و این قواعد در واقع، قواعدی اصطیادی است که دلیل نقلی معینی بر آن‌ها دلالت ندارد.

۴. سایر قواعد فقهیه: منشأ و مصدر بعضی از قواعد فقهیه دیگر، سایر قواعد فقهیه است. مثلاً قاعده «ما یضمن» از قاعده «اقدام» و قاعده «ضمان ید» نشئت می‌گیرد.

۵. قواعد کلامی: گاه نیز در بعضی از قواعد فقهیه از برخی قواعد کلامی استفاده می‌شود. مثلاً قاعده «الأحكام تابعة للمصالح والمفاسد» - در صورتی‌که به‌عنوان یک قاعده فقهی لحاظ شود

- از قاعده «أفعال الله تبارک و تعالی معللة بالأغراض» استفاده می‌شود.

۶. سیره عقلاییه: در مواردی نیز سیره عقلاییه مبنای قاعده‌ای فقهی است مانند قاعده «اذن به شیء، اذن به لوازم آن است»؛ همچنان‌که مبنای قاعده «احترام مال مسلم» سیره متشرعه است.

۷. تنقیح مناط قطعی: گاه نیز تنقیح مناط قطعی ملاک قاعده است مانند قاعده «نفی سبیل».

۸. ارتکاز متشرعه: مانند قاعده «اشتراک احکام» که از ارتکاز متشرعه به دست آمده است.

از طرفی، گاه در فقه از برخی قواعد بحث می‌شود اما نه به‌عنوان یک قاعده فقهی، بلکه به‌عنوان قاعده‌ای کلی که در تمام علوم قابل انتفاع است مانند قاعده «قبح ترجیح مرجوح» که قاعده‌ای عقلی است.

۳. جایگاه قواعد فقهیه در فرایند استنباط احکام

قواعد فقهیه از جایگاه بسیار ویژه‌ای در استنباط احکام برخوردار است. تبیین این جایگاه از رهگذر توجه به نکات زیر میسر می‌شود.

۱. قواعد فقهیه با جمع کردن احکام جزئی و پراکنده در ذیل حکمی واحد باعث جلوگیری از تکرار بسیاری از مسائل همسان و افزایش دقت در فرایند استنباط و کاهش حجم آثار فقهی می‌شود (علیدوست، ۱۳۹۵، ص. ۳۴۴).

۲. اهمیت قواعد اصولیه در این نهفته است که در طریق استنباط مجموعه‌ای از احکام فقهی قرار می‌گیرد درحالی‌که قواعد فقهیه نیز در تحصیل احکام فقهی به کمک فقیه می‌آید. برای مثال، هرگاه نمازگزار قرائت فاتحه و سوره را در نماز فراموش می‌کند یا بدون وضو نماز می‌خواند یا به شخصی اقتدا می‌کند، آنگاه فسق آن شخص آشکار یا مشخص می‌شود که در حال خواندن نافله بوده است، در این شرایط فقیه می‌تواند از طریق قاعده «لاتعاد» حکم نماز او را به دست آورد؛ زیرا قاعده مذکور بر این مطلب دلالت دارد که هرگاه به یکی از امور پنج‌گانه مذکور در قاعده اخلاقی وارد شود، واجب است نماز اعاده شود، اما اخلاص به غیر آن مثبت اعاده نیست. بر همین اساس، می‌توان بسیاری از احکام دیگر را به کمک قاعده مذکور به دست آورد (ایروانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، صص. ۹-۱۲).

۳. جزم پیدا کردن به بسیاری از احکام بدون قواعد فقهیه ممکن نیست. چگونه ممکن است فقیه از بسیاری از مسائل فقه در ابواب عبادات و معاملات بحث کند بی‌آنکه بر موارد جریان قاعده

لا حرج، صحت، ضمان ید، لاضرر، عدم ضمان امین و مانند آن اشراف داشته باشد و بی‌آنکه تفاوت بین موارد جریان این قواعد و موقعیت آن‌ها نسبت به امارات و اصول و سایر ادله را بدانند؟! (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص. ۱۲).

۴. این قواعد یکی از منابع استنباط در مسائل مستحدثه نیز محسوب می‌شود (مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، پژوهشکده فقه و حقوق، ۱۴۲۱ق، ص. ۳۱).

۵. با کشف ملاک قاعده‌انگاری و تسلط بر قواعد فقهیه، فقیه در فرایند استنباط به‌طور ناخواسته دچار قیاس نمی‌شود؛ توضیح آنکه، قیاس اهل سنت بدین صورت است که حکمی از موضوع خود تسری داده می‌شود و به سایر موضوعات مشابهی که منصوص نیست، کشیده می‌شود. از این رو شباهت آشکاری بین اصطیاد قواعد فقهیه و قیاس وجود دارد. بر همین اساس، سیدمرتضی کسانى مثل یونس بن عبدالرحمان و فضل بن شاذان را به قیاس‌گرایی متهم کرده است، اما در حقیقت این دو شیوه تفاوت دارند؛ زیرا قواعد مصطاده یا با تکیه بر ضوابط حجیت ظهور از نصوص خرد استظهار می‌شوند یا با تکیه بر قواعد حجیت قطع به صورت قطعی ملاکشان کشف می‌شود. بنابراین، قاعده‌گرایی و قیاس‌گرایی با وجود شباهتی که در ابتدا به نظر می‌رسد، تفاوت کافی نیز با یکدیگر دارند (علیدوست، ۱۳۹۵، صص. ۳۶۱ و ۳۶۲).

۶. «مقاصد الشریعة» و «علل الشرایع» بنیاد احکام و قواعد شرعی را تشکیل می‌دهد، اما باید توجه داشت که جزو شریعت (به معنای اخص) محسوب نمی‌شوند؛ زیرا مقاصد و علل شرایع در یک سو و خود احکام و شریعت در سوی دیگری قرار می‌گیرند. نتیجه این تفکیک ضرور آن است که ادله‌ای که بیان‌کننده مقاصد و علل هستند، از ادله‌ای که بیان‌کننده احکام محسوب می‌شوند، تفکیک خواهند شد و فقیه از خلط بین این دو طایفه از ادله (که موجب وقوع مغالطه فقهی می‌شود) در امان می‌ماند. از مهم‌ترین لوازم روش‌شناختی اجتهاد، تفکیک مقاصد شریعت از احکام و قواعد فقهی و گسست ادله مقاصد از ادله احکام و قواعد است. نصوص بیان‌کننده مقاصد هرچند گاه به عنوان مفسر ادله بیان‌کننده احکام کاربرد ارزشمندی دارند، نمی‌توان به خود آن‌ها در استنباط احکام استناد کرد. غفلت از این نکته گاه موجب اصدار فتواهایی شده است که در بازار فقاقت ارزش کافی ندارند (علیدوست، ۱۳۹۵، صص. ۳۵۰ و ۳۵۱).

۷. گاه در فرایند استنباط، میان ادله و اصول تعارض واقع می‌شود که در این صورت دلیل مقدم

می‌شود. با توجه به ماهیت فقهی و دلیل بودن قواعد فقهیه، ثمره قاعده‌انگاری یک گزاره در این ساحت نیز خود را نشان می‌دهد. برای مثال، شیخ انصاری بعد از اتمام بحث برائت و اشتغال، متعرض بحث دیگری تحت عنوان «خاتمه فیما یعتبر فی العمل بالأصل» (انصاری (شیخ)، ۱۴۳۳ق، ج ۳، ص. ۴۰۵) می‌شود. شیخ ذکر می‌کند که اصل برائت تنها زمانی جاری می‌شود که مجتهد از ادله اجتهادی فحص کند تا جایی که نسبت به دست یافتن به دلیل مایوس شود، آنگاه می‌تواند اصل برائت را جاری کند. در غیر این صورت قبل از فحص نمی‌تواند اصل مذکور را جاری کند. سپس به تدریج بحث را ادامه می‌دهد تا به نقل دیدگاه فاضل تونی می‌رسد که می‌گوید: «ازجمله شرایط جریان قاعده برائت این است که مشمول قاعده لاضرر نباشد»؛ اگرچه در ادامه به این سخن ایراد وارد می‌کند (انصاری (شیخ)، ۱۴۳۳ق، ج ۳، ص. ۴۵۵؛ ایروانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص. ۱۱)؛ همچنین است تقدم امثال قاعده ید، فراغ و تجاوز بر استصحاب.

۸. با توجه به برخورداری قاعده فقهی از عنصر عمومیت و شمولیت، در صورت تعارض یک قضیه فقهی خاص با یک قاعده فقهی، این تعارض غیرمستقر خواهد بود و می‌توان قاعده را با آن حکم خاص تخصیص زد.

۹. قاعده فقهی بودن یا قاعده اصولی بودن یا غیر آن همچنین، در بحث مثبتات اصول و امارات نیز خود را نشان می‌دهد؛ زیرا مشهور اصولیون، مثبتات اصول را حجت ندانسته، اما مثبتات امارات را حجت دانسته‌اند.

۴. تمایز قاعده فقهی با مفاهیم مشابه

به دلیل قرابت معنایی قاعده فقهی با مفاهیمی چون ضابط فقهی، مسئله فقهی، نظریه فقهی و قاعده اصولی، تعریف، تشخیص مصادیق و موارد کاربرد آن مورد بحث و چالش قرار گرفته است. تشابه و نزدیکی این مفهوم با مفاهیم مذکور باعث می‌شود که گاه مفهومی به جای مفهوم دیگر معرفی شود یا مصداقی به جای آنکه مثلاً ذیل مفهوم مسئله اصولی قرار گیرد، تحت عنوان قاعده فقهیه لحاظ شود. تا آنجا که قواعد فقهیه را برزخ میان علم فقه و علم اصول دانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص. ۲۳). ازاین‌رو لازم است حدود و ثغور قاعده فقهی و وجه تمایز آن با سایر مفاهیم مشابه مورد مذاقه قرار گیرد.

۱.۴. تمایز قاعده فقهی با ضابط فقهی

تفاوت میان قاعده فقهی و ضابط فقهی از دو جهت است (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۴۱۶ق، صص. ۱۰-۱۲).

۱. ضابط فقهی بر خلاف قاعده فقهی لازم نیست که مستند به شارع و از او اخذ شده باشد، بلکه بسیاری از ضوابطی که در فقه مذکور است از عرف اخذ شده است.
۲. ضابط فقهی فقط در دایره ذکر ملاک و شرایط موضوع یا متعلق است درحالی‌که قاعده فقهی درصدد بیان موضوع یا متعلق حکم نبوده، بلکه یا درصدد بیان حکم کلی است یا بیان ملاک کلی مرتبط با احکام نه موضوعات. برای مثال، فقها معتقدند که ضابط در صحت شرط این است که مخالف با قرآن و سنت نباشد. این عدم مخالفت، ملاک و ضابطی برای صحت شرط است نه قاعده فقهی حال آنکه در همین جا، «المؤمنون عند شروطهم» قاعده است. همچنین، در ضابط مثلی و قیمی در بحث ضمان اختلاف واقع شده است. مقصود از ضابط در این دو، بیان حقیقت مثلی بودن و قیمی بودن و شرایط این دو نزد عرف یا شرع است، اما قاعده‌ای که در اینجا مطرح است، لزوم ادا با مثل در مثلی و با قیمتش در قیمی است.

۲.۴. تمایز قاعده فقهی با مسئله فقهی

دو تفاوت عمده میان قاعده فقهی و مسئله فقهی وجود دارد.

۱. تفاوت موضوعی: موضوع قاعده فقهی وسیع‌تر از موضوع مسئله فقهی است. بدین صورت که مسائل متعدد فقهی زیرمجموعه قاعده فقهی است و می‌توان قاعده را بر جمیع مسائل تطبیق داد (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، صص. ۴ و ۵). بنابراین، موضوع مسئله فقهی خاص است، ولی موضوع قاعده فقهی عام است. مثلاً قضیه «الصلاة واجبة» و «شرب الخمر محرم» مسئله فقهی است؛ زیرا قضیه نخست مختص به موضوع صلات و قضیه دوم مختص به موضوع شرب خمر است، اما قضیه «کل شیء لک طاهر حتی تعلم بأنه نجس» قاعده فقهی است؛ از آن جهت که موضوعش عام است و شامل موضوعات متعددی می‌شود (ایروانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص. ۱۵).

۲. تفاوت از نظر شمول نوعی و فردی: بی‌تردید افراد بسیاری مندرج در قاعده و مسئله فقهی می‌شود، اما افراد تحت پوشش قاعده، انواع و اصناف است و جزئیاتی که در تعریف قاعده اخذ

می‌شود، جزئیات اضافی نوعی است درحالی‌که افراد زیرمجموعه مسئله فقهی، افراد شخصی و مصادیق عینی هستند (مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، پژوهشکده فقه و حقوق، ۱۴۲۱ق، صص. ۱۱۲ و ۱۱۳).

۳.۴. تمایز قاعده فقهی با نظریه فقهی

نظریه عام فقهی مباحث مرتبط با بعضی از موضوعات رایج در ابواب مختلف فقهی است که در بسیاری از فروعات پراکنده دخالت دارد و به مثابه مبنا و اساسی برای مباحث دیگر هستند مانند بحث از عرف و تعریف و محدوده کاربرد آن در احکام و نیز بحث از حکم و حقیقت و اقسام آن. بنابراین، نظریه فقهی شامل قضایای پراکنده‌ای است و محدود به یک قضیه واحد نیست برخلاف قاعده فقهیه (فاضل موحدی لنکرانی، ۱۴۱۶ق، صص. ۱۳ و ۱۴). با توجه به آنچه گفته شد، باید تصدیق کرد برخی از قواعد فقهی را که محتوای آن‌ها فقط آن چیزی است که فقیهان با ملاحظه موارد متعدد به عنوان وجه مشترک استنباط کرده‌اند و به این دلیل زیربنای مسائل و منشأ استنباط فروع و احکام نیستند، می‌توان جزو نظریات عام محسوب کرد (محقق داماد (یزدی)، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص. ۴). گاه نظریه عام فقهی شامل چند قاعده فقهی است. مثلاً نظریه عرف مشتمل بر قاعده «العاده محکمه» و قاعده «استعمال الناس حجة يجب العمل به» است (فاضل موحدی لنکرانی، ۱۴۱۶ق، ص. ۱۴).

۴.۴. تمایز قاعده فقهی با قاعده اصولی

بدیهی است که برای به دست آوردن احکام مسائل جزئی شرعی، هم به قواعد فقهی نیاز است و هم به قواعد اصولی^۱ و از این نظر این دو دسته از قواعد شباهت بیشتری به یکدیگر دارند. پیرامون تمایز قاعده فقهی با قاعده اصولی چند وجه ذکر شده است.

۱.۴.۴. سودمندی برای مجتهد یا تمام مکلفین

آنچه از کلمات شیخ اعظم (۱۴۳۳ق، ج ۳، ص. ۱۹) به دست می‌آید، آن است که نتیجه مسئله اصولی فقط برای مجتهد نافع است برخلاف قاعده فقهی که هم برای مجتهد و هم مقلد نافع است.

۱. قاعده اصولی و مسئله اصولی به یک معنا به کار رفته‌اند (ایروانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص. ۱۶).

به عبارت دیگر، اعمال و اجرای قاعده فقهی بین مجتهد و مقلد مشترک است، ولی تطبیق قاعده اصولی ویژه مجتهد است. مثلاً مجتهد کبرای قاعده «طهارت» را به عامی می‌دهد و به او می‌گوید هر چیزی که در نجاستش شک بود، طاهر است، اما اینکه این مورد یا آن مورد مشکوک‌النجاسة است و طاهر، تعیینش بر عهده عامی است (ایروانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، صص. ۱۳-۱۵).
بر این وجه چند اشکال وارد است.

۱. تطبیق بعضی از قواعد فقهیه مانند جریان قاعده طهارت در شبهات حکمیه و لاضرر و لاتعداد از عهده عامی خارج است (ایروانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، صص. ۱۳-۱۵).
۲. قواعد اصولی نیز به صورت قضیه حقیقیه جعل شده و در موضوع آن مجتهد اخذ نشده است؛ البته گاه در موضوع آن قید فحص از حاکم یا مخصص یا معارض قاعده اصولی اخذ می‌شود، اما این قید باعث نمی‌شود که مختص به مجتهد شود، بلکه مقلد نیز گاه قاعده اصولی را تطبیق می‌دهد؛ چنان‌که در قاعده منجزیت، علم اجمالی به تکالیف قبل از فحص یا برائت عقلیه و بلکه مطلق اصول و امارات این گونه است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۰۸ق، صص. ۱۸-۲۱).

۲.۴.۴. اشتمال بر حکم کلی یا حکم جزئی

محقق نایینی ذکر کرده است که قواعد اصولی متضمن احکام کلی‌ای است که بلاواسطه ربطی به عمل ندارد برخلاف قاعده فقهی که گاه متضمن حکم کلی است، اما صلاحیت استفاده احکام جزئی از آن در موارد جزئی وجود دارد. مثلاً قاعده «مایضمن» صلاحیت استفاده ضمان از آن در بیع شخصی معین فاسد وجود دارد (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص. ۱۹).

به عبارت دیگر، فرق بین این دو از باب فرق بین کلی بودن به معنای عدم تعلق بلاواسطه به عمل و جزئی بودن به معنای تعلق داشتن بلاواسطه به عمل است. بدین صورت که از خلال تطبیق قاعده فقهی احکام جزئی به دست می‌آید، اما از قاعده اصولی احکام کلی. مثلاً با تطبیق قاعده «طهارت» بر موارد خود استفاده می‌شود که این آب طاهر است و آن غذا طاهر است درحالی‌که از خلال تطبیق قاعده «حجیت خبر ثقه» به دست می‌آید که عصیر عنبی کلی زمانی که جوش بیاید حرام است نه اینکه این عصیر یا آن عصیر خاص حرام است (مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، پژوهشکده فقه و حقوق، ۱۴۲۱ق، ص. ۱۱؛ ایروانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، صص. ۱۳-۱۵).

بر این وجه نیز چند اشکال وارد است.

۱. اینکه گفته شد قاعده فقهی فقط حکم جزئی را نتیجه می‌دهد، صحیح نیست؛ زیرا قاعده فقهی چه‌بسا حکم کلی را نیز اثبات کند مانند اثبات ضمان در مورد مقبوض به بیع فاسد با قاعده «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» یا اثبات طهارت خرگوش یا حدید با قاعده طهارت (ایروانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، صص. ۱۳-۱۵).

۲. اینکه گفته شد میزان در قاعده اصولی اثبات حکم کلی است نه جزئی نیز دقیق نیست، بلکه میزان در آن، اثبات حکم در شبهه حکمیه است؛ خواه حکم کلی باشد یا جزئی. برخی مسائل اصولی هستند که صلاحیت استفاده احکام جزئی از آن‌ها وجود دارد مانند استصحاب (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۴۱۶ق، ص. ۱۷). بنابراین، آن چیزی که در اینجا معتبر است، این است که منتج حکم در شبهه حکمیه باشد نه شبهه موضوعیه؛ یعنی مثبت اصل حکم فرعی باشد نه موضوع آن.

۳.۴.۴. استنباط یا تطبیق

محقق خویی معتقد است به دست آوردن احکام شرعی از مسئله اصولی به صورت توسیط و استنباط است برخلاف قاعده فقهی که به دست آوردن احکام شرعی از آن‌ها از طریق تطبیق کلی بر جزئی است (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۸).

به تعبیر حضرت امام خمینی، قواعد اصولی آلی و ابزاری برای استنباط احکام است برخلاف قاعده فقهی که استقلالی است (خمینی، ۱۳۸۲، ج ۱، صص. ۵ و ۶). در واقع، قاعده فقهی، قاعده‌ای است مشتمل بر حکم شرعی عامی که با تطبیق دادن آن، به احکام شرعی جزئی دست می‌یابیم. این احکام شرعی جزئی مصادیق آن حکم عام هستند، اما قاعده اصولی، قاعده‌ای است که در بطن خود حکمی عام دارد که از خلال تطبیق دادن این قاعده، احکام شرعی کلی مغایر با آن حکم عام استنباط می‌شود. برای مثال، قاعده طهارت متضمن حکم شرعی عامی است که وقتی آن را بر موارد خود تطبیق می‌دهیم، به احکام دیگری مغایر با مضمون آن دست نمی‌یابیم، بلکه احکامی موافق با مضمون آن را نتیجه می‌دهد، اما با تطبیق دادن قاعده حجیت خبر ثقه که یک قاعده اصولی است، مثلاً حرمت عصیر عنبی زمانی که جوش بیاید، به دست می‌آید. این حرمت مصداق مضمون حجیت خبر ثقه نیست و این دو متغایر هستند، اما یکی از دیگری استنباط می‌شود (ایروانی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، صص. ۱۳-۱۵). به همین خاطر گفته می‌شود که غایت و هدف قاعده

اصولی بیان شیوه‌های اجتهاد و استنباط است، اما هدف قاعده فقهی بیان حکم حوادث جزئی (مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، پژوهشکده فقه و حقوق، ۱۴۲۱ق، ص. ۱۱).

شهید صدر دو اشکال به این وجه گرفته است (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۲۲).

۱. مسئله استنباط در بعضی از قواعد فقهیه نیز موجود است و اختصاص به قواعد اصولی ندارد؛ البته ایشان مثالی نزده است.

۲. اگر ملاک فرق بین این دو از این جهت باشد، لازم‌هاش این است که تفاوت بین آن دو ناشی از اختلاف کیفیت طرح بحث در مورد قاعده باشد. مثلاً قاعده «إن النهی عن الشيء هل يقتضي الفساد» اگر به عنوان بحث از اقتضا مطرح شود، آنگاه بطلان از اقتضا استنباط می‌شود، اما اگر به این صورت مطرح شود که آیا عبادت منهی عنها باطل است یا خیر، در این صورت مسئله تطبیق مطرح می‌شود. این ایراد نشان می‌دهد که فرق جوهری بین این دو چیز دیگری است و استنباط و تطبیق از آثار آن است.

۴.۴.۴. جریان یا عدم جریان در سرتاسر فقه

از قاعده اصولی می‌توان در سرتاسر ابواب فقه استعانت جست برخلاف قاعده فقهی. اشکال این وجه آن است که بعضی از قواعد فقهیه نیز با جمیع ابواب فقه ارتباط دارند. مثلاً قاعده «لاضرر» در عبادات، معاملات، عقود و ایقاعات جریان دارد (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۴۱۶ق، ص. ۱۸).

۵.۴.۴. تمایز بر اساس تعریف و ماهیت

به نظر نگارندگان، دیدگاه برگزیده آن است که تمایز قاعده فقهی با سایر عناوین مشابه را بر اساس ماهیت و تعریف قاعده فقهی بنا کنیم؛ توضیح آنکه، قاعده فقهی را حکم فقهی عامی دانستیم که به یک باب معین از فقه اختصاص ندارد، بلکه تمام ابواب فقه یا بسیاری از مسائل مربوط به آن ابواب که در کتب متعدد فقهی بحث می‌شود یا مسائل بسیاری از یک کتاب واحد را شامل می‌شود یا گزاره‌ای عام با خصوصیت مذکور است که محمول آن از فقه باشد، هرچند خودش یک حکم فقهی نباشد. بنابراین، تمایز قاعده فقهی از مسائل اصولی به این است که مسئله اصولی نه حکم فقهی است و نه از حکم فقهی انتزاع شده است و نه از فقه شمرده می‌شود، بلکه صرفاً واسطه‌ای به منظور ثبوت حکم شرعی برای موضوع است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، صص. ۱۱ و ۱۲؛

علیدوست، ۱۳۹۵، ص. ۳۴۹).

بنابراین، قواعد فقهیه مشتمل بر سه رکن هستند.

۱. اثبات یا نفی حکم شرعی فرعی تکلیفی یا وضعی عام یا گزاره‌ای که محمول آن از فقه باشد؛ هرچند خودش یک حکم فقهی نباشد.

۲. اطراد و گستردگی این قواعد در جمیع ابواب فقه یا ابواب متعددی از کتب مختلف فقهی یا ابواب متعددی از کتاب واحدی مثل کتاب القضا یا صلات و غیر آن (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، صص. ۱۱ و ۱۲).

۵. برخورداری از مستندات و مدارک فقهی^۱

بنیان قاعده فقهیه بر اساس این سه عنصر نهاده شده است و همین امور سبب تمایز قاعده فقهی از سایر مفاهیم می‌شود. فقدان هرکدام از این عناصر باعث اختلال در ساخت قاعده فقهی می‌شود. به علاوه، به نظر می‌رسد بعضی از وجوهی که به عنوان وجه تمایز قاعده فقهی با قاعده اصولی ذکر شده است، در واقع، نتیجه این تمایز جوهری میان قاعده فقهی با قاعده اصولی^۲ باشد نه خود تمایز. به همین خاطر، عمده آن‌ها مورد نقد و اشکال واقع می‌شود.

از این رو هیچ لزومی ندارد که هر آنچه را فقها در کتب قواعد فقهیه گرد آورده‌اند، قاعده فقهی بنامیم؛ زیرا برخی از این قضایا اگرچه با عنوان قاعده فقهی معروف شده‌اند، حق آن است که این امور از ماهیت دیگری برخوردارند، اما از باب مناسبت و استطرادی در ضمن قواعد فقهی مورد بحث قرار گرفته‌اند. مثل قاعده «العلل الشرعیة معرفات» که مثبت یا نافی حکم شرعی فقهی نیست. گاه نیز در فقه از برخی قواعد بحث می‌شود، اما نه به عنوان یک قاعده فقهی، بلکه به عنوان قاعده‌ای کلی که در تمام علوم قابل انتفاع است مانند قاعده «قبح ترجیح مرجوح» که قاعده‌ای عقلی است یا مثلاً قاعده «الأحكام تابعة للمصالح والمفاسد» که از قاعده کلامی «أفعال الله تبارک و تعالی معللة بالأغراض» استفاده می‌کند. امثال این قواعد سبب صعوبت در ارائه وجه تمایز قاعده فقهی از سایر مفاهیم شده است.

۱. این امر در گفتار پیشین مورد بررسی قرار گرفت.

۲. که مبتنی بر تعریف و ماهیت قاعده فقهی است.

۶. الگوی قاعده‌انگاری کتب قواعد فقهیه

با بررسی کتب قواعد فقهیه، دو روش عمده در پرداختن به این قواعد قابل اشاره است.

۱. توجه به معنای لغوی قاعده: در این روش، هر گزاره عامی که ماهیت فقهی دارد تحت عنوان قاعده مورد بحث قرار گرفته است. روش مذکور در کتاب *القواعد والفوائد* شهید اول دنبال شده و پس از ایشان نیز توسط بعضی از فقها ادامه یافته است.

۲. معرفی، تعیین حدود و قلمرو، نسبت میان قواعد فقهی با یکدیگر، تمایز قواعد فقهی از اصولی و ارائه یک تعریف جامع برای این قواعد: در این روش که با ظهور و بروز شیخ انصاری در صحنه فقاها آغاز شد، قواعد فقهی به عنوان یک عنصر استنباطی مورد توجه فقیهان قرار گرفت و منجر به یک نوع نگرش عمیق به قاعده فقهی شد. با توجه به اهمیت و اختصاص روش دوم به نفس قواعد فقهیه، نگارندگان در اینجا به معرفی و تبیین روش دوم می‌پردازند؛ توضیح آنکه، با مراجعه به کتب مربوط به قواعد فقهی می‌توان الگو و روش نانوشته فقها برای ارائه یک قاعده عام فقهی را کشف کرد. در این راستا، فقها برای اثبات قاعده بودن یک قضیه در فقه، به چند مبحث عمده می‌پردازند (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹ق؛ فاضل موحدی لنکرانی، ۱۴۱۶ق؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق).

۱. مراد و مضمون قاعده (مفاد قاعده).

۲. ادله و مدرک قاعده.

۳. کلیت، دامنه و گستره تطبیق آن در فقه و موارد جریان آن در کلام فقها.

در کتب قواعد فقهیه، نکات و مباحث پیرامونی دیگری نیز تحت عنوان تنبیهات یا مانند آن در مورد قواعد فقهیه ارائه می‌شود، اما آنچه در ساخت و ایجاد یک قاعده فقهی نقش اساسی ایفا می‌کند و در واقع، با تبیین آن، قاعده بودن یک قضیه اثبات می‌شود، همین سه مبحثی است که اشاره شد. اگر مراد و مفاد قضیه‌ای در فقه به گونه‌ای باشد که اولاً، کاربرد فقهی داشته، به این معنی که مثبت یا نافی حکم شرعی فرعی تکلیفی یا وضعی عام بوده یا گزاره‌ای باشد که محمول آن از فقه باشد هرچند خودش یک حکم فقهی نباشد، ثانیاً، از ادله و مستندات فقهی محکمی برخوردار بوده و ثالثاً، کلیت و گستردگی لازم را دارا باشد؛ به گونه‌ای که بتوان در تمام ابواب فقه یا بسیاری از مسائل مربوط به آن ابواب که در کتب متعدد فقهی بحث می‌شود یا مسائل بسیاری از یک کتاب واحد آن را متمسک قرار داد، آنگاه می‌توان چنین قضیه‌ای را قاعده فقهی نامید. تبیین و اثبات سه

امر مذکور به‌عنوان روشی برای قاعده‌انگاری، همواره از سوی فقها تبعیت شده است. ازاین‌رو به نظر نگارندگان، این الگو که در واقع، ریشه در تعریف قاعده فقهی و وجه تمایز آن با سایر مفاهیم مشابه دارد، می‌تواند برای استخراج و اصطیاد قواعد فقهیه نوین نیز مورد استفاده قرار گیرد.

برای مثال، فقیه معاصر، آیت‌الله مکارم شیرازی، در کتاب *القواعد الفقهیه* وقتی به بررسی قاعده «لا حرج» می‌پردازد، در ابتدا چنین می‌گوید که «قد اشتهر بین الأصحاب لا سیما المتأخرین منهم الاستدلال بهذه القاعدة فی کثیر من الموارد؛ میان علما به‌خصوص علمای متأخر چنین مشهور شده که به این قاعده در بسیاری از موارد برای نفی بسیاری از تکالیفی که مستلزم عسر و حرج است، استدلال می‌کنند» (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص. ۱۵۹). ایشان با این بیان درصدد تبیین اطراد و گستردگی کاربرد این قاعده در ابواب متعدد فقهی است. او در ادامه به دو مقام می‌پردازد.

۱. مدارک و مستندات قاعده از جمله آیات و روایات.

۲. مفاد قاعده و واژه‌های به‌کاررفته در آن.

سپس در قالب تنبیهات به چند نکته دیگر پیرامون قاعده می‌پردازد.

ازاین‌رو، عمده مباحثی که در قاعده‌انگاری فقهی باید مورد توجه قرار بگیرد، مفاد، مدارک و گستره تطبیق آن قاعده است و از رهگذر همین مباحث، قاعده فقهی بودن یک قضیه اثبات می‌شود. آنگاه بعضی از مباحث دیگری که مختص به همان قضیه خاص است، ذیل هر قاعده‌ای و تحت عنوان تنبیهات مورد بررسی قرار می‌گیرد. برای مثال، تنبیهاتی که ذیل قاعده «لا حرج» مورد مذاقه قرار گرفته است، عبارت از (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، صص. ۱۸۶-۲۰۹) موارد زیر است.

۱. آیا کثرت تخصیصات وارده بر این قاعده، به آن خدشه‌ای وارد می‌سازد؟

۲. آیا حرج شخصی مراد است یا حرج نوعی؟

۳. حکم تعارض دلیل نفی حرج و نفی ضرر چیست؟

۴. آیا قاعده «لا حرج» شامل عدمیات نیز می‌شود؟

۵. آیا نفی حرج به‌صورت رخصت است یا عزیمت؟

۶. آیا عسر و حرج بر اساس اشخاص، حالات و امکنه، مختلف است؟

نتیجه آنکه، در بررسی امکان قاعده بودن هر قضیه‌ای، سه بحث عمده پیرامون مفاد، مدارک و گستره تطبیق آن در فقه مطرح می‌شود. آنگاه سایر مباحثی که با قاعده مذکور مرتبط است، تحت

عنوان تنبیهات یا عناوین مشابه دیگری مورد تحلیل قرار می‌گیرد. نتیجه این مباحث حاکی از ظرفیت قضیه مورد نظر به عنوان یک قاعده عام فقهی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

قواعد فقهیه همواره تأثیر بسزایی در اجتهاد و استخراج احکام مختلف در سرتاسر مباحث فقهی داشته، اما روش و الگویی برای اثبات قاعده بودن قضایای فقهی ارائه نشده است. این سخن به معنای عدم برخورداری فرایند قاعده‌انگاری در فقه از یک سازوکار و الگوی مشخص نیست، بلکه فقها هنگام بحث از قواعد فقهیه یا در کتب قواعد فقهیه همواره از الگوی نانوشته‌ای تبعیت کرده‌اند. به نظر می‌رسد این الگو ریشه در تعریف و ماهیت قاعده فقهی و نیز وجه تمایز آن با مسئله فقهی و قاعده اصولی و نیز سایر عناوین مشابه دارد.

با توجه به اینکه قاعده فقهی، حکم فقهی عامی است که به یک باب معین از فقه اختصاص ندارد، بلکه تمام ابواب فقه یا بسیاری از مسائل مربوط به آن ابواب که در کتب متعدد فقهی بحث می‌شود یا مسائل بسیاری از یک کتاب واحد را شامل می‌شود، بنابراین، اجتماع چند امر با هم در قاعده فقهی سبب تشکیل یک قاعده فقهی و قاعده‌انگاری یک قضیه فقهی می‌شود:

۱. مثبت یا نافی حکم شرعی فرعی تکلیفی یا وضعی عام بوده یا گزاره‌ای عام باشد که محمول آن از فقه است، هر چند خودش یک حکم فقهی نباشد؛

۲. اطراد و گستردگی این قواعد در جمیع ابواب فقه یا ابواب متعدده از کتب مختلف فقهی یا کتاب واحد؛

۳. برخورداری از مستندات فقهی.

این امر با مراجعه به کتب قواعد فقهیه و استخراج الگو و روش قاعده‌انگاری آن‌ها نیز به خوبی قابل اثبات است؛ زیرا در کتب مذکور، وقتی یک قاعده فقهی مورد بررسی اجتهادی قرار می‌گیرد، عمده مباحثی که ذیل آن قاعده بررسی می‌شود، همین سه بحثی است که اشاره شد. به علاوه، مباحث دیگری که مختص به هر قاعده است نیز بعد یا در ضمن امور مذکور و تحت عنوان تنبیهات یا عنوان مشابه مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

هیچ لزومی ندارد که هر آنچه را فقها در کتب قواعد فقهیه گرد آورده‌اند، قاعده فقهی بنامیم؛ زیرا برخی از این قضایا اگرچه با عنوان قاعده فقهی معروف شده‌اند، حق آن است که این امور از

ماهیت دیگری برخوردارند، اما از باب مناسبت و استطرادی در ضمن قواعد فقهی مورد بحث قرار گرفته‌اند. از این رو با الگویی که معرفی شد، می‌توانیم مباحث قواعد فقهیه را پالایش و مشخص کنیم که کدام یک از قواعدی که در کتب قواعد فقهیه ذکر شده، حقیقتاً قاعده فقهی است و کدام یک از باب مناسبت و به‌صورت استطرادی در این کتب مطرح شده است.

با توجه به تأکید برخی نویسندگان قواعد فقهیه بر استقلال این قواعد از مسائل علم فقه و علم اصول و لزوم ارائه علم قواعد فقهیه به‌صورت استقلالی، تنقیح و تهذیب مباحث قواعد فقهیه بر اساس الگویی که معرفی شد، به استقلال هرچه بیشتر قواعد فقهی از مباحث فقهی، اصولی و علوم دیگر کمک می‌کند و باعث ارائه و طرح علم قواعد فقهیه به‌صورت مستقل و مجزا از علم فقه و علم اصول فقه می‌شود. بر همین اساس، پیشنهاد می‌شود تا قواعد فقهیه با الگویی که معرفی شد مورد بازخوانی قرار گیرد و پس از پالایش این قواعد از سایر قواعد و اصول، زمینه تأسیس علم قواعد فقهیه به‌صورت مستقل و منسجم فراهم آید.

منابع

- ۱) ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبئه‌الله (۱۴۰۴ق). شرح نهج‌البلاغه لابن ابی‌الحدید (جلد ۱). قم: مکتبه آیت‌الله المرعشی‌النجفی.
- ۲) ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس‌اللغة (جلد ۵). قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۳) ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان‌العرب (جلد ۳). بیروت: دار صادر.
- ۴) الزرقا، مصطفی احمد (۱۴۱۸ق). المدخل‌الفقهی‌العام (جلد ۲). دمشق: دارالقلم.
- ۵) انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد امین (۱۴۳۳ق). فرائد‌الاصول (جلد ۳). قم: ظهور.
- ۶) ایروانی، باقر (۱۴۲۶ق). دروس تمهیدیة فی القواعد‌الفقهیة (جلد ۱). قم: دارالفقه للطباعة والنشر.
- ۷) تهانوی، محمد علی بن علی (۱۹۹۶م). کشف اصطلاحات‌الفنون والعلوم (جلد ۲). بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- ۸) حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۸ق). الفصول‌المهمه فی اصول‌الائمة؛ تکملة الوسائل. ۳ ج، قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (علیه‌السلام).
- ۹) حلبی (ابن زهره)، حمزه بن علی (۱۴۱۷ق). غنیة‌النزوع الی علمی‌الاصول والفروع. قم: مؤسسه امام صادق (علیه‌السلام).
- ۱۰) حلی (محقق)، نجم‌الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۷ق). المعتبر فی شرح‌المختصر. ۲ ج، قم: مؤسسه سیدالشهدا (علیه‌السلام).
- ۱۱) خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۲). تهذیب‌الاصول (جعفر سبحانی، مقرر) (جلد ۱). قم: دارالفکر.
- ۱۲) خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۷ق). محاضرات فی اصول‌الفقه (جلد ۱). قم: دارالهادی.
- ۱۳) راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۴). ترجمه و تحقیق مفردات‌الفاظ قرآن (غلامرضا خسروی حسینی، مترجم) (جلد ۳). تهران: مرتضوی.
- ۱۴) سیوری حلی، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۳ق). نضد‌القواعد‌الفقهیة علی مذهب‌الامامیة. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی (رحمت‌الله علیه).
- ۱۵) شهید اول، محمد بن مکی (بی‌تا). القواعد والفوائد (جلد ۱). قم: کتاب‌فروشی مفید.
- ۱۶) شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۶ق). تمهید‌القواعد‌الاصولیة والعربیة لتفریع قواعد‌الاحکام‌الشرعیة. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۱۷) صادقی فدکی، سید جعفر (۱۳۹۵). پژوهشی در قواعد فقهی قرآن و گستره آن. نشریه پژوهش‌های فقهی، ۱۲ (۱)، صص. ۷۲-۳۷.
- ۱۸) صدر، محمد باقر (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم‌الاصول (محمود هاشمی شاهرودی، مقرر) (جلد ۱). قم:

- مؤسسه دائرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام).
- (۱۹) طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵). مجمع البحرین (جلد ۳). تهران: مرتضوی.
- (۲۰) عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۹ق). ذکر الشیعة فی احکام الشریعة. ۴ ج، قم: مؤسسه آل‌البیت (علیهم السلام).
- (۲۱) علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۵). فلسفه قواعد فقهیه. نشریه پژوهش‌های فقهی، شماره ۲، دوره ۷.
- (۲۲) فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۴۱۶ق). القواعد الفقهیة (للفاضل). قم: چاپخانه مهر.
- (۲۳) کریمی، حسین (۱۴۲۰ق). قاعدة القرعة. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام).
- (۲۴) محقق داماد (یزدی)، سید مصطفی (۱۴۰۶ق). قواعد فقه (جلدهای ۱ و ۲). تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- (۲۵) محمودآبادی، افسانه و کاظمی گل‌وردی، محمدرضا (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی روش‌شناسی کشف و تأسیس قواعد فقهی از دیدگاه فقهای شیعه و اهل تسنن. نشریه فقه و تاریخ تمدن، (۴)، صص. ۵۳-۹۲.
- (۲۶) محمودیان، نازلی و عربیان، اصغر (۱۳۹۵). بررسی تفاوت‌های مسائل اصولی و قواعد فقهی از دیدگاه فقه امامیه. کنگره بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی، دوره ۲.
- (۲۷) مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، پژوهشکده فقه و حقوق (۱۴۲۱ق). مأخذشناسی قواعد فقهی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- (۲۸) مصطفوی، سید محمد کاظم (۱۴۲۱ق). مائة قاعدة فقهیة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- (۲۹) مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱ق). القواعد الفقهیة (لمکارم) (جلدهای ۱ و ۲). قم: مدرسه امام امیرالمؤمنین (علیه السلام).
- (۳۰) موسوی بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ (۱۴۱۹ق). القواعد الفقهیة (جلد ۱). قم: الهادی.
- (۳۱) نایینی، محمد حسین (۱۳۷۶). فوائد الاصول (جلد ۱). قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- (۳۲) وزیری، مجید (۱۳۸۷). روش‌شناسی کشف قواعد فقهی در فقه امامیه. نشریه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی. ۴۴ (۱۲).
- (۳۳) هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۰۸ق). قاعدة الفراغ والتجاوز. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

References

- 1) Alidoust, Abolqasem (1395 SH/2016). Falsafeh-ye qavā'id-e feqhiyeh [Philosophy of Jurisprudential Rules]. Nashriyeh-ye Pazhoheshhay-e Feqhi [Jurisprudential Research Journal], Vol. 7, No. 2 [in Persian].
- 2) al-Zarqa, Mustafa Ahmad (1418 AH/1997). al-Madkāl al-feqhī al-'ām (Vol. 2). Damascus: Dar al-Qalam [in Arabic].
- 3) Amili (Shahid-e Awwal), Mohammad ibn Makki (1419 AH/1998). Dikrā al-Šī'ah fi aḥkām al-šarī'ah (4 Vols.). Qom: Aal al-Bayt Institute [in Arabic].
- 4) Ansari, Morteza ibn Mohammad Amin (1433 AH/2012). Farā'id al-uṣūl (Vol. 3). Qom: Zohour [in Arabic].
- 5) Center for Islamic Studies and Research, Research Institute of Jurisprudence and Law (1421 AH/2000). Ma'aḳad-shenāsi-ye qavā'id-e feqhī [Bibliography of Jurisprudential Rules]. Qom: Islamic Propagation Office of Qom Seminary [in Persian].
- 6) Fazel Movahedi Lankarani, Mohammad (1416 AH/1995). al-Qavā'id al-feqhiyah (lil-Fāzil). Qom: Mehr Printing House [in Arabic].
- 7) Halabi (Ibn Zuhrah), Hamzah ibn Ali (1417 AH/1996). Ġunyat al-nuzū' ilā 'ilmay al-uṣūl va al-furū'. Qom: Imam Sadiq Institute [in Arabic].
- 8) Hashemi Shahrudi, Sayyid Mahmoud (1408 AH/1987). Qā'idat al-farāğ va al-tajāvuz. Qom: Islamic Propagation Office of Qom Seminary [in Arabic].
- 9) Hilli (Muhāqqiq), Najm al-Dīn Jafar ibn Hasan (1407 AH/1986). al-Mu'tabar fi šarḥ al-Muḳtaṣar (2 Vols.). Qom: Sayyid al-Shohada Institute [in Arabic].
- 10) Hurr al-Amili, Mohammad ibn Hasan (1418 AH/1997). al-Fuṣūl al-muhimmah fi uṣūl al-A'imma; Takmilat al-Wasā'il (3 Vols.). Qom: Imam Reza Islamic Teachings Institute [in Arabic].
- 11) Ibn Abi al-Hadid, Abd al-Hamid ibn Hibatallah (1404 AH/1984). Šarḥ Nahj al-Balāğah li-Ibn Abī al-Ḥadīd (Vol. 1). Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library [in Arabic].
- 12) Ibn Faris, Ahmad ibn Faris (1404 AH/1984). Mu'jam maqāyīs al-luğah (Vol. 5). Qom: Islamic Propagation Office [in Arabic].
- 13) Ibn Manzur, Mohammad ibn Mukarram (1414 AH/1993). Lisān al-'arab (Vol. 3). Beirut: Dar Sader [in Arabic].
- 14) Irvani, Baqer (1426 AH/2005). Durūs tamhīdiyyah fi al-qavā'id al-feqhiyah (Vol. 1). Qom: Dar al-Feqh lil-Tiba'ah wa al-Nashr [in Arabic].
- 15) Karimi, Hossein (1420 AH/1999). Qā'idat al-qur'ah. Qom: Jurisprudential Center of Pure Imams [in Arabic].
- 16) Khoei, Abu al-Qasim (1417 AH/1996). Muḥāḍarāt fi uṣūl al-feqh (Vol. 1). Qom: Dar al-Hadi [in Arabic].
- 17) Khomeini, Sayyid Ruhollah (1382 SH/2003). Tahḍīb al-uṣūl (Jafar Subhani, Transcr.) (Vol. 1). Qom: Dar al-Fikr [in Arabic].
- 18) Mahmoudabadi, Afsaneh, & Kazemi Golvardi, Mohammad Reza (1392 SH/2013). Barresi-ye taṭbīqī-ye ravesh-shenāsi-ye kashf va ta'sis-e qavā'id-e feqhī az didgāh-e foqahā-ye Shī'eh va Ahl-e Tasannun [Comparative Study of the Methodology of Discovering and Establishing Jurisprudential Rules from

- the Perspective of Shi'a and Sunni Jurists]. *Nashriyeh-ye Feqh va Tarikh-e Tamaddon* [Jurisprudence and History of Civilization Journal], No. 4, pp. 53–92 [in Persian].
- 19) Mahmoudian, Nazli, & Arabian, Asghar (1395 SH/2016). *Barresi-ye tafavot-hā-ye masā'il-e uṣūlī va qavā'id-e feqhī az didgāh-e feqh-e Emāmīyeh* [Examining the Differences between Principles of Jurisprudence and Jurisprudential Rules from the Perspective of Imami Jurisprudence]. *Kongereh-ye Beynalmelali-ye Farhang va Andisheh-ye Dini* [International Congress on Religious Culture and Thought], Vol. 2 [in Persian].
 - 20) Makarem Shirazi, Naser (1411 AH/1990). *al-Qavā'id al-feqhīyah (li-Makārim)* (Vols. 1 & 2). Qom: Imam Amir al-Mu'minin School [in Arabic].
 - 21) Mohaghegh Damad (Yazdi), Sayyid Mostafa (1406 AH/1986). *Qavā'id-e feqh* (Vols. 1 & 2) [Rules of Jurisprudence]. Tehran: Islamic Sciences Publishing Center [in Persian].
 - 22) Mostafavi, Sayyid Mohammad Kazim (1421 AH/2000). *Mi'at qā'idah feqhīyah*. Qom: Islamic Publications Office Affiliated to the Society of Seminary Teachers of Qom [in Arabic].
 - 23) Mousavi Bojnourdi, Sayyid Hasan ibn Aqa Bozorg (1419 AH/1998). *al-Qavā'id al-feqhīyah* (Vol. 1). Qom: Al-Hadi [in Arabic].
 - 24) Naeini, Mohammad Hossein (1376 SH/1997). *Favā'id al-uṣūl* (Vol. 1). Qom: Society of Seminary Teachers of Qom [in Arabic].
 - 25) Raghīb Isfahani, Hossein ibn Mohammad (1374 SH/1995). *Tarjomeh va taḥqīq-e Mufradāt-e alfāz-e Qur'ān* (Gholamreza Khosravi Hosseini, Trans.) (Vol. 3) [Translation and Research of Mufradat Alfaz al-Quran]. Tehran: Mortazavi [in Persian].
 - 26) Sadeqi Fadaki, Sayyid Jafar (1395 SH/2016). *Pazhūhešī dar qavā'id-e feqhī-ye Qur'ān va gostareh-ye ān* [A Study on the Jurisprudential Rules of the Quran and Its Scope]. *Nashriyeh-ye Pazhoheshhay-e Feqhi* [Jurisprudential Research Journal], Vol. 12, No. 1, pp. 37–72 [in Persian].
 - 27) Sadr, Mohammad Baqir (1417 AH/1996). *Buḥūṭ fi 'ilm al-uṣūl* (Mahmoud Hashemi Shahroudi, Transcr.) (Vol. 1). Qom: Encyclopaedia of Islamic Jurisprudence Institute [in Arabic].
 - 28) Shahid-e Awwal, Mohammad ibn Makki (n.d.). *al-Qavā'id va al-favā'id* (Vol. 1). Qom: Mofid Bookstore [in Arabic].
 - 29) Shahid-e Sani, Zain al-Din ibn Ali (1416 AH/1995). *Tamhīd al-qavā'id al-uṣūliyah va al-'arabīyah li-tafrī' qavā'id al-aḥkām al-šar'īyah*. Qom: Islamic Propagation Office of Qom Seminary [in Arabic].
 - 30) Siyuri Hilli, Miqdad ibn Abdallah (1403 AH/1983). *Naḍd al-qavā'id al-feqhīyah 'alā maḍhab al-Emāmīyah*. Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library [in Arabic].
 - 31) Tahanawi, Mohammad Ali ibn Ali (1996). *Kaššāf iṣṭilāḥāt al-funūn va al-'ulūm* (Vol. 2). Beirut: Librairie du Liban Publishers [in Arabic].
 - 32) Tarihi, Fakhr al-Din ibn Mohammad (1375 SH/1996). *Majma' al-baḥrayn* (Vol. 3). Tehran: Mortazavi [in Arabic].

- 33) Vaziri, Majid (1387 SH/2008). Ravesh-shenāsī-ye kashf-e qavā'id-e feqhī dar feqh-e Emāmīyeh [Methodology of Discovering Jurisprudential Rules in Imami Jurisprudence]. Nashriyeh-ye Pazhoheshhay-e Feqh va Hoquq-e Eslami [Islamic Jurisprudence and Law Research Journal], Vol. 44, No. 12 [in Persian].





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی